

فصل‌نامه‌ی علمی زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا

س ۱۲، ش ۲ (پیاپی ۲۶)، تابستان ۱۴۰۰

صص: ۸۱-۱۰۱

شاپا: ۲۲۵۱-۸۴۵۷

شهید آرش کمانگیر

سید محمود زندی‌فر

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران

دکتر سپیده سپهری (نویسنده‌ی مسئول)

استادیارگروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران

دکتر سیده ماندانا هاشمی اصفهانی

استادیارگروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران

چکیده

روایت نیمه‌اسطوره‌ای شهادت آرش کمانگیر بازتاب اعتقاد به خدایان کهن آریایی و انعکاس اعمال ایزدان جنگجوی آریایی در دنیای روشنائی است که اصالت سکایی آنرا ثابت می‌نماید به نحوی که با واگذاری اعمال آن خدایان به خدایان روحانی به ویژه ایزد مهر در آیین زرتشت، نشانه‌های این روایت حماسی را در اوستای اولیه (متقدم) و حضور آشکار آن را بعدها در اوستای ثانویه (متأخر) شاهد هستیم که هدف بنیان و پدیدآورندگان آن را مشخص و محقق نموده است. در این مقاله به استناد نقل‌قول‌های همسو با یکدیگر، ارتباط این داستان با حوادث اوایل دوره اشکانی و چگونگی پیوند آن با رویدادهای دوران ساسانی بررسی شده و علل نوزایی شخصیت‌های اسطوره‌ای کهن در قالب آرش کمانگیر تحلیل می‌گردد. همچنین تجسم آرش که نماد وحدت ملی است، گویای آشفتگی اجتماعی در زمان پیدایش آن و لزوم رویکردهای حماسی در نیمه‌ی دوم امپراتوری ساسانی است. در این مقاله ضمن بررسی روند شکل‌گیری داستان به تحلیل داده‌ها و نظریات محققین پرداخته و برخی اظهارات متناقض در مورد شکل‌گیری روایت ملی آرش کمانگیر رد و یا اصلاح می‌شود.

کلیدواژگان: آرش کمانگیر، شهادت، حماسه، اسطوره، میهن

۱- مقدمه

پیدایش حماسه شهادت آرش، در تاریخ). اسطوره‌ای ایران، نقطهٔ بلوغ و کمال عقایدی است که چند هزاران سال در جامعه آریایی زنده و در حال رشد بوده و تنها حوادث مهم و فراگیر تاریخی می‌توانست آنرا بالنده نماید لذا در کشاکش این حوادث، قهرمانانی از دل اجتماع برخاسته‌اند که حضور و اعمال خدای گونه و حماسی آنها نقطه اتصال تاریخ و اساطیر قبل از خود می‌باشد، در واقع شناخت روند شکل‌گیری این اسطوره‌های جدید، گره بسیاری از ابهامات را گشوده و رویکرد اجتماعی آنرا آشکار می‌نماید. همچنین شناخت بن مایه‌ها و پیامهای داستان بدون در نظر گرفتن عوامل تاریخی و روند اجتماعی زمان نوزایی این روایات حماسی، هرگز نمی‌تواند به شناخت کاملاً واقعی از این شخصیت اسطوره‌ای بینجامد. در پژوهش‌های پیشین به برخی از ابعاد این داستان پرداخته شده است که آن بررسی‌ها عموماً بر اساس نظریه کارل گوستاو یونگ و شناخت کهن‌الگوهای روایت آرش، نگاهی انتزاعی به داستان بوده و نقل و قول‌های اینگونه آثار عموماً متناقض می‌باشد از طرفی دیگر نمی‌توان پیدایش این روایت حماسی را تنها خواست حاکمان جامعه دانست زیرا رویدادهای اجتماعی بدون پیشینه قوی قابلیت رشد و ماندگاری ندارد این گونه آثار تحقیقی تنها لایه‌های سطحی جامعه را مورد بررسی قرار داده و ناگفته‌های بسیاری در آن باقی می‌ماند. در این مقاله سعی شده، همه عوامل همسو با یکدیگر که داستان حماسی آرش کمانگیر را کاملاً می‌نمایاند مورد بررسی قرار گرفته و در راستای متن، به دلایل دیگر نیامدن این روایت حماسی در شاهنامه فردسی نیز بررسی گردد.

پیشینه‌ی تحقیق

تاکنون در زمینه‌ی شخصیت آرش کمانگیر تحقیقات فراوانی انجام شده و در مورد پیدایش این شهید قهرمان نیز اشاراتی صورت پذیرفته است، نگارنده علی‌رغم در نظر داشتن این دستاوردها، جای رویکرد دقیق تاریخی و اجتماعی را در شکل‌گیری چهره واقعی وی را خالی یافته و به روند شکل‌گیری داستان این قهرمان ملی پرداخته‌است که در ادامه به چندین مورد از تحقیقات نزدیک و همسو با این مقاله اشاره می‌شود.

مقاله‌ی «آرش کمانگیر» تفضلی، احمد و ولیام هَنوِی (۱۳۸۱). نامه پارسی؛ س ۷. ش ۱ پیایی ۲۴ صص ۱۳۷-۱۰۵. نویسنده در این مقاله به نقل قولهای محققان اسلامی در خصوص شخصیت آرش و ارتباط آن با روایات اوستا پرداخته است و جز در یک مورد به منشاء تاریخی پیدایش این اسطوره اشاره نکرده است: «در پشت عموم سکه‌های اشکانی تمثال مردی کمان در دست نقش بسته است، لوکونین حدس می‌زند که این نقش با تیراندازی آرش ارتباط دارد» (تفضلی و هَنوِی؛ ۱۳۸۱؛ ۴۷).

مقاله‌ی «غیبت آرش در شاهنامه» جبری، سوسن و خلیل کهریزی (۱۳۹۱). ادب پژوهش؛ ش ۲۰۱، صص ۱۶۹-۱۴۱. در این اثر بیشتر به نقل قولهای محققان مختلف بخصوص دوران اسلامی در مورد نبود نام آرش در این اثر بیشتر به نقل قولهای محققان مختلف بخصوص دوران اسلامی در مورد نبود نام آرش در شاهنامه و خداینامه‌ها پرداخته شده که جای تحلیل و بررسی روند شکل‌گیری این شخصیت در تحقیق مذکور خالی می‌ماند. «از این مطلب می‌گذریم، زیرا بررسی چرخه دگردیسی اسطوره آرش از دوره خدایان ریگ ودا، به سپاهی جنگ آور و تیرانداز تا روزگار منوچهر، مجال دیگری می‌طلبد. (جبری و کهریزی؛ ۱۳۹۱؛ ۱۴۸) نگارنده ضمن تحلیل و بررسی این موارد برخی نظریات مطرح شده در این خصوص را رد کرده و نظریات جدید را مطرح نموده است.

مقاله‌ی «آرش کمانگیر در مقدمه شاهنامه قدیم» سالیان غلامرضا و خلیل کهریزی، (۱۳۹۳). آئینه میراث، ش ۱، صص ۲۱۴-۲۰۱. نگارنده به بررسی و تحلیل نظریات محققان در خصوص نیامدن نام آرش در شاهنامه پرداخته است، سعی نگارنده بر این است که ضمن بررسی روند شکل‌گیری شخصیت آرش به سئوالاتی نظیر «چرا فردوسی داستانی به این زیبایی را کنار زده است» پاسخی مورد قبول داده شود.

مقاله‌ی «آرش کمانگیر و ویشنو» ضیاء الدین دشتخاکی علی رضا و مه دخت خالقی چترودی، (۱۳۹۳). پژوهشهای ادبیات تطبیقی. ش ۲. ۲۵. صص ۳۷-۱۰۵. نویسندگان به ارتباط کهن‌الگوها و رگ و ریشه‌های دیرین این دو شخصیت پرداخته است که نگارنده در بخش نخستین تنها رویکرد (اسطوره‌ای شخصیت آرش را بررسی نموده و ارتباط و یا عدم ارتباط آنرا با وقایع دوره‌های مختلف تاریخی آریاییان ایرانی مشخص نموده است.

مقاله‌ی «آرش کمانگیر و جشن تیرگان» شهاب سید محمد طاهری، تاریخ و تمدن (۱۳۲۵). ش ۱۶ و ۱۵. نویسنده به استناد برخی کشفیات باستان‌شناسی سعی نموده که پیدایش شخصیت آرش را به زمان ورود آریاییان نخستین به فلات ایران و هجوم ماساژتها و تاتارها به سواحل دریای مازندران که اساس تاریخی ندارد مرتبط سازد که این نظر در ضمن بررسی روند تاریخی شکل‌گیری این شخصیت رد می‌گردد.

مقاله‌ی «آرش کمانگیر» ساقی گازرانی (۱۳۹۱). ترجمه سیما سلطانی، تهران: نشر مرکز. در این اثر نیز محقق با توجه به یافته‌های باستانی تلاش نموده که تعریف نوینی از این روایت حماسی ارائه داده و علل غیبت آن را در شاهنامه بیان نماید. نگارنده در این مقاله تنها رویکرد باستان‌شناسانه را برای شناخت و تحلیل این واقعه کافی ندانسته و با ذکر دلایل و شواهد عوامل اجتماعی و سیاسی و (اسطوره‌ای و غیره را نیز در شکل‌گیری و بلوغ آن دخیل دانسته است.

مقاله‌ی «جشن تیرگان یا آب پاشان» آندرانیک هویان (۱۳۸۴). فصلنامه ملی، ش ۲، صص ۱۵۳-۱۳۵. سعی نویسنده برای ارتباط شخصیت آرش با نبرد ایزدان و اهریمنان است که بیشتر به یشتهادی اوستا استناد گردیده، نگارنده ضمن پرهیز از تکرار این موارد، رویکرد تاریخی و عوامل همسو با اسطوره‌های سازنده شخصیت آرش را مورد تحلیل و بررسی قرار داده‌است.

مقاله‌ی «جشن تیرگان» اشرف‌زاده، رضا و فاطمه توکلی‌نژاد (۱۳۸۹). فصلنامه‌ی تحقیقات ادبیات فارسی، ش ۲۸، صص ۱۲۵-۱۰۷ رسوم کهن ایرانیان محوریت اصلی این مقاله بوده و بنا به نقل قول‌های متفاوت منشاء این رسوم واقعه تیراندازی آرش دانسته شده است که اینجانب خود داستان آرش را محصول بازآفرینی واقعیتی در زمان معین دانسته و رویکرد و نیاز تاریخی و اجتماعی را دلیل پیدایش آن معرفی نموده‌است.

مقاله‌ی «آخرین تیر» خدایار، ابراهیم و صابر امامی (۱۳۹۹). فصلنامه زبان و ادبیات تطبیقی، ۱۰، ش ۳، صص ۸۶-۶۳. نویسنده در این مقاله به مقایسه شخصیت آرش با فیلوکتس می‌پردازد و در آن تفاوت‌ها و اشتراکات آن دو بررسی می‌گردد، اما در این مقاله جنبه‌های عرفانی شخصیت بی‌همتای آرش در اثنای مطلب برجسته بوده و پیام جهانی را می‌توان از این روایت حماسی دریافت نمود.

اهداف و سئوالات تحقیق

تاکید بر وجوه اشتراک میهنی، زنده و برجسته تر نمودن یاد مفاخر ملی و دستیابی هر چه بیشتر به یکپارچگی و همچنین آشنایی نسل جوان با ساختارها و نیازهای فرهنگی که همواره در طول تاریخ موجب بقای میهن عزیزمان ایران بوده است.

آیا داستان نیمه‌اسطوره‌ای شهادت آرش واقعیت دارد؟ به راستی این داستان انعکاس کدام واقعه بوده و در چه دوره‌ای اتفاق افتاده است؟ هدف پدید آوردن آشنایی با داستان چه بود؟ چرا چنین شخصیتی در فرهنگ ایرانی ظهور کرده و رگ و ریشه‌های واقعی این داستان چیست؟ و پرسش‌هایی دیگر که در این مقاله به آنها توجه گردیده و پاسخ مناسبی داده می‌شود.

۲- بحث و بررسی

با نگاهی علمی به سیر تکاملی عقاید کهن می‌توان بسیاری از ناگفته‌های اسطوره‌ای بخصوص داستان نیمه‌اسطوره‌ای حماسه آرش کمانگیر را رمزگشایی نمود، آیا شخصیت وی تجسم ایزدی در قلمرو روشنایی بوده و یا قهرمانی است که ایزدی است؟ به هر حال در شکل‌گیری و گسترش این داستان نمی‌توان واقعیات تاریخی را نادیده گرفت و صرفاً از

منظر پوپولیزم قضیه را بررسی نمود.

بی تردید داستان‌هایی که پشتوانه اعتقادی داشته و جوابگوی نیازهای معنوی جامعه می‌باشند در حافظه تاریخی ماندگارترند. در داستان حماسی شهادت آرش کمانگیر می‌خوانیم که وی از سرداران اهالی مازندران است و پس از جنگ ایران و توران در زمان پادشاهی منوچهر برای تعیین مرز ایران باتمام وجود تیری از کوه دماوند در آمل و به روایتی از کوهی در ساری و یا رویان، به سوی سرزمین توران پرتاب می‌کند و آن تیر پس از طی کیلومترها، در کنار رودخانه جیحون بر درختی فرودآمده و حدود مرزی دو کشور براساس آن تعیین می‌گردد و وی پس از کشیدن کمان و رها شدن تیر جان می‌سپارد. در منابع کهن بسیاری، روز شهادت آرش روز پیروزی ایرانیان و منشاء جشن تیرگان در تاریخ اسطوره‌ای به شمار می‌آید. «برخی گفته‌اند که روز پرتاب کردن تیر این روز بود که روز تیر می‌باشد که تیرگان کوچک است و روز چهاردهم آن که شش روز است که تیرگان بزرگ باشد و در این روز خبر آوردند که تیر به کجا افتاده و در این روز مردم آلات طبخ و تنورها را می‌شکستند؛ زیرا در این روز بود که از افراسیاب رهایی یافتند و هر یک به کار خود مشغول شدند.» (بیرونی؛ ۱۳۵۲؛ ۲۴۹)

به طور کلی عوامل پیدایش و ماندگاری نام این قهرمان نیمه اسطوره‌ای ایرانی را می‌توان از دو جنبه اعتقادی و تاریخی مورد بررسی قرار داد.

۲-۱- عوامل اعتقادی

اینکه ما صرفاً یک سلسله حوادث تاریخی و ظهور قهرمانان را عامل خلق چنین شخصیتی بدانیم نگاهی کوتاه بینانه بوده و در مقابل، وی را نمادی از ایزد خاصی بدانیم نیز دور از واقعیت و برداشتی انتزاعی است.

۲-۱-۱- عقاید پیش از ظهور زرتشت

از جمله ایزدان بسیار مهمی که تاریخی به قدمت خلقت بشریت دارد مهر پرستی یا میترائیسم می‌باشد، این ایزد تقریباً در همه جوامع نخستین مورد احترام ویژه بوده و در بسیاری از منابع کهن از آن یاد شده است ولی رویکرد آن در جوامع آریایی اولیه با دیدگاه‌های عرفانی و حماسی توأم بوده و از جمله ایزدان کهن است که با همان نقش، در ساختار خدایی دیانت زرتشتی پایین تر از اهورامزدا قرار گرفته و جایگاهی ویژه‌ای دارد، وی ناظر بر عهد و پیمان‌ها بوده و پیمان‌شکنان را عقوبت می‌نماید و قلمروی به وسعت نور دارد، همیشه بیدار و معین سایر ایزدان است.

«در لوحی که به خط میخی و زبان حتی/ هیتی در بُغازکوی آسیای صغیر پیدا شده است و قدمت آن به ۱۴۰۰ سال پیش از میلاد می‌رسد نام میترا به عنوان خدای پیمان

در کنار ورونا و دیگر خدایان هندی دیده می‌شود.» (آموزگار؛ ۱۳۹۵؛ ۲۰)

در جوامع آریایی کهن قبل از نبردها دعای وفای به عهد و پیمان و قسم به مهر خوانده می‌شد مطابق آموزه‌های دینی وی به همراه خورشید، سحرگهان برآمده و مجری عدالت در قلمرو نورانیت و گستراننده روشناییست. با توجه به ساختار خدایی آریاییان نخستین، وی از ایزدان روحانی است که مفهوم فرمانروایی را نیز با خود دارد پس از ظهور زرتشت بسیاری از صفات دیگر مانند درهم شکنندگی دیوها و اجرای عدالت نیز به عملکرد این ایزد اضافه گردید، در واقع این ایزد را می‌توان مظهر تدبیر و پاکی دانست و با توجه به پیمان صلح بین ایران و توران در زمان منوچهر و تعیین حدود سرزمین روشنایی، اعتقاد به این ایزد در جوامع کهن آریایی، تشکیل دهنده هسته‌ی اولیه داستان حماسی آرش کمانگیر می‌باشد در خصوص این داستان). اسطوره‌ای روایات و نظریات متضاد و متفاوت دیگری نیز وجود دارد.

«موافق روایتی ربّ النوع زمین (سانفدارمذ) تیر و کمانی برای او آورده به او گفت این تیر خیلی دور خواهد افتاد.» (پیرنیا؛ ۱۳۸۶؛ ۳۳۷)

چنین نقل قولی به واقعیت نزدیک نیست و به نظر می‌رسد حاصل تغییر کهن‌الگوهای حماسی آریایی در زمان پیدایش آیین زرتشت و نفوذ آن در اوستای اولیه بوده باشد زیرا براساس تاریخ اسطوره‌ای پس از تقسیم جهان بین تور و سلم و ایرج و کشته شدن ایرج بازمانده وی نبردهایی را برای انتقام آغاز می‌کند، در جریان نبرد، سپاه منوچهر توسط افراسیاب در مازندران گرفتار شده و ایرانیان به صلح تن در می‌دهند و الی آخر.

در این قسمت از تاریخ اسطوره‌ای به همراه آرش قهرمانانی چون قارن- سام نریمان- قباد و غیره حضور داشته و بر تورانیان می‌تازند که با روح سازش کاری و پذیرش جبری صلح توسط ایرانیان در این داستان تضاد دارد.

نقل می‌شود که در جریان نبرد ایران و توران در این دوره همین ایزد بانو (اسفند ارمذ) خود را به شکل دوشیزه‌ای زیبا به افراسیاب می‌نمایاند و بخاطر منوچهر از وی می‌خواهد که آب را به ایرانشهر برگرداند، که با خواستگاری افراسیاب از وی، این ایزد بانو ناگهان در زمین فرو می‌رود این روایت دارای تناقض‌های بسیاری بوده با روح حماسی داستان در تضاد می‌باشد زیرا اسپندارمذ (سپننه آرمئیتی) از گروه ایزدان باروری بوده و نمادی زنانه دارد. «سپندارمذ با نمادی زنانه، دختر اورمزد به شمار می‌آید و در انجمن آسمانی در دست چپ او می‌نشیند!» (آموزگار؛ ۱۳۹۵؛ ۱۸)

شکی نیست که حضور ایزد بانوان با رویکردهای حماسی در اوستای اولیه حاصل ادغام فرهنگ آریایی با فرهنگ‌های میان رودان (بین‌النهرین) بوده، زیرا ایزدان مادینه در نزد

آریاییان کهن در گروه خدایان طبقه کشاورزان قرار می‌گرفتند لذا نمی‌توان ایزد بانوی «سپندار مذ» را در تشکیل کهن‌الگوهای پیدایش روایت حماسی آرش کمانگیر دخیل دانست.

«سپندار مذ، که از امشاسپندان است، پیوند بسیار نزدیکی با «اشی» دارد و دختر اهورامزدا نامیده می‌شود. او خدایگان زمین و چوپانان و چارپایان و چراگاه هاست.» (مودن جامی؛ ۱۳۸۸؛ ۱۲۲).

لازم است که اشاره‌ای به ویژگی‌های اجتماعی آریاییان کهن داشته و با رگ و ریشه‌های داستانهای حماسی ایران بیشتر آشنا شویم.

در اجتماعات اقوام اولیه ی آریایی مهاجم به صفحات جنوبی قاره آسیا و دشتهای ماوراء النهر تفاوت‌چندانی به لحاظ زبان و مذهب و بسیاری از عادات حکمرانی وجود نداشت، آنها بر هر سرزمینی که دست می‌یافتند، به صورت غیرمتمرکز در آنجا حاکمیت داشتند و به شیوه قبایل منفرد و مجزا زندگی می‌کردند و در صورت نبرد، باهم متحد می‌شدند و قهرمانانی که در این جنگ‌ها ظهور می‌کردند وجهه ایزدی یافته و در حافظه جمعی آنان باقی می‌ماندند. آنگونه که از قراین برمی‌آید آنان مظاهر طبیعت را می‌پرستیدند که مهم‌ترین آنها رب‌النوع آفتاب بوده است. «بنابراین نمی‌توان از روی تحقیق گفت که مذهب آریان‌ها بعد از آمدن به ایران تا پیدایش زرتشت چه بوده و عجلتاً به حقیقت نزدیکتر این است که قبل از قرن هشتم [میلادی] نیز پرستش میثره (مهر) رب النوع آفتاب در میان آنها رواج داشته.» (پیرنیا؛ ۱۳۸۶: ۴۹). در واقع قهرمانانی که در جریان اتحاد طویف آریایی در نبرد با دشمنان پا به عرصه میدان می‌گذاشتند وجه اشتراک قبایل بوده و روح ایزد [رب النوع] جنگ را با خود داشتند به عبارتی دیگر آنان صورت مادی خدایان اقوام آریایی بودند و هویت ملی این اقوام منفرد را تشکیل می‌دادند به گونه‌ای که در داستان‌های حماسی شاهنامه بسیاری از قهرمانان آریایی، زاده این بینش بوده و در اعصار مختلف تا به امروز در روایات حماسی حضور دارند.

امروزه علم اسطوره‌شناسی و باستان‌شناسی و زبان‌شناسی و سایر علوم توانسته بدور از هرگونه نگاه اغراق‌آمیز و جانب دارانه به بسیاری از این سوالات مبهم پاسخی منطقی بدهد، درخصوص خاستگاه اولیه این اقوام اختلاف نظرهایی نیز وجود دارد که ورود آنان از نقاط شمالی آسیا به مناطق جنوبی‌تر، بیشتر مورد تأیید قرار گرفته است. «مسیر آنها از ناحیه جنوبی روسیه و کوه های "قفقاز" = Kaukasus" به تایید مورخین و جهانگردان و خاورشناسان رسیده است.» (خدا دادیان؛ ۱۳۷۶: ۲۸).

البته تعدادی از محققین پیدایش شخصیت، اسطوره‌ای آرش را وقایع اواخر دوره

آشوریان دانسته‌اند که منجر به قدرت یافتن اقوام امردی ساکن در جنوب دریای مازندران و تشکیل حکومت مادها و خلق اسطوره آرش کمانگیر گردید که این نظر بنا به شواهد تاریخی قابل پذیرش نبوده و از نظر اعتقادی نیز هنوز کهن‌الگوهای آریایی در فلات ایران نهادینه شده بود.

«از فحوای تاریخ جهان بر می‌آید که بعد از فریدون اقوام آشوری از یکطرف و اقوام تاتار و ماساژت از سمت قفقاز و بحر خزر بر ایران هجوم آوردند و اقوام ماورالنهری نیز که آنان را افزای آب خوانند از طرف دریای خزر در آمل و ساری مشغول کارزار شدند.» (طاهری؛ ۱۳۲۵؛ ۲۰۳)

از جمله ویژگی‌های اعتقادی آریاییان نیز احترام به عناصر چهارگانه (آب- باد- خاک- آتش) و اعتقاد به نور و تاریکی و تاثیر آن در زندگی و امورات مقتدر برای آنان می‌باشد. آنها به طلسم و تقدیر و نیروهای خیر و شر بسیار معتقد بودند و ایزد مهر اساس اعتقادی آنان را تشکیل می‌داد، وابستگی این اقوام دامپرور به طبیعت، آنها را از یکجانشینی دور کرده و از آنان جنگاورانی سرسخت ساخته بود به گونه‌ای که شعبه سکایی آریاییان که بعدها در آسیای میانه استقرار یافتند تاثیر بسزایی در فرهنگ حماسی ایران گذاشتند.

تفاوت زبانی شاخه ایرانی آریاییان با یکدیگر نیز در حد گویش بوده و بنا به قراین قطعی جنگهای طولانی با توران در شاهنامه فردوسی بیشتر به نبرد قبایل آریایی با یکدیگر مرتبط می‌باشد. «شعبه آریایی‌های ایرانی و شعبه سکایی که شعبه اخیر به سکاها یا آسیای میانه معروف است به موجب اسنادی که در قرن حاضر بدست آمده و مورد مطالعه چندین باره قرار گرفته از آریاها یا ایرانیان شمالی بوده‌اند و آنچه این نظریه را تایید می‌کند زبان آنها است که از زبان‌های ایرانیان شمالی تشخیص داده شده است.» (خدادادیان؛ ۱۳۷۶؛ ۲۸)

استقرار این اقوام نیمه منسجم در شمال شرق ایران و ماوراءالنهر و جنگ و صلح‌های آنان با اقوام همجوار مانند هیرکانان- تپورها- امردها- گیل و دیلم ساکن در جنوب دریای مازندران که عموماً در قلعه‌های طبیعی کوهستانی البرز سکونت داشتند در طول زمان باعث ایجاد ارتباطی اجتماعی و اتحاد با آنان گردید که زمینه‌های پیدایش حماسه آرش کمانگیر می‌باشد که نشانه‌های آن به وفور در شاهنامه فردوسی یافت می‌شود، در ادامه‌ی این مقاله به روند تاریخی آن اشاره می‌گردد.

پس از سرازیر شدن شاخه‌هایی از اقوام آریایی به هند و فلات ایران، شعبه‌هایی از آنان در شمال دریای مازندران و همچنین بین آمودریا تا سواحل شرقی دریا باقی ماندند که به سکاها معروفند اینان به همراه ترکان مغول، جنگهای طولانی با مادها و آریاییان زرتشتی

(هخامنشیان) داشتند اگرچه این اقوام دارای اشتراکات فراوانی با زرتشتیان در خصوص میترائیسم و سایر نمادهای (اسطوره‌ای که اساس داستانهای حماسی به خصوص روایت شهادت آرش کمانگیر است، بودند ولی به عنوان مُشرک همواره مورد نفرت نوکیشان زرتشتی قرار داشتند به گونه ای که بخش های زیادی از اوستای اولیه به نبرد با این اقوام اختصاص دارد که در ادامه بدان می پردازیم.

۲-۱-۲- عقاید زرتشتی

این گونه آثار شامل دو بخش است که قسمت اول آن اوستای اولیه (متقدم) و قسمت دوم آن نیز اوستای ثانویه (متأخر) و گردآوری شده در زمان ساسانیان می باشد.

الف- اوستای اولیه

این بخش گاهان و بخش هایی از یشت های اوستا را در بر می گیرد که گاهان، کهن ترین سرودهای آیین زرتشتی، منعکس کننده بسیاری از اشتراکات دینی ایرانیان آریایی با آریاییان قدیم است و یشتهای اوستا که به شرح نبردهای پیروان این کیش با دشمنان آنان (دیوها) اختصاص دارد. یشتهای اوستای نخستین بازتاب بسیاری از حوادث روزگار هخامنشی بوده و به قرینه می توان رد پای اولیه داستانهای حماسی ایرانی را در آن دنبال نمود. در این قسمت اوستا ایزدان روحانی جامعه آریاییان کهن عملاً در تقابل با ایزدان جنگجوی آن جوامع (دیوها) قرار گرفته و نقش حماسی و فرمانروایی این ایزدان پررنگتر می گردد، آنها در ساختار خدایی یاور اهورامزدا بوده و حضور آنان زمینه پیدایش داستان حماسی شهادت آرش را فراهم می نماید به نحوی که در دوره های بعد، هر یک از قهرمانان داستانهای حماسی نمادی از ایزد خاصی می گردد که در تعامل با یکدیگر و در پی گسترش قلمرو روشنایی می باشند.

«در گردونه، مهر دارنده دشت های فراخ هزار تیر به پر کرکس نشانده ناوک زرین با سوفارهایی از استخوان خوب ساخته شده موجوداست، بسا چوب های آنها آهنین است آنها بسرعت قوه خیال پران بسرعت قوه خیال بسوی سر دیوها پرتاب شود.» (پور داود؛ ۱۳۳۸؛ ۴۹۳).

طبیعتاً این تغییرات گسترده حاصل تحولات منطقه ای بوده که قابل بررسی است، از آن جایی که هر تحول اجتماعی در ابتدای وقوع و پیدایش به ساده ترین شکل ارائه می گردد بدیهیست آریاییان نه بخاطر تحول درونی بلکه جهت ایجاد انسجام سیاسی در قلمرو حکومت خود و انگیزه های اجتماعی و جنگی تحت تاثیر وحدت دینی آشوریان، مبادرت به اصلاحات آیینی نمودند، این تحولات علی رغم داشتن الگوی شهریاری، بسیار ساده ارائه می گردید همانگونه که در نیایش های گاهان این امر مشهود می باشد، با گسترش

گستره‌ی آیین زرتشت، گرایش‌ات اعتقادی گوناگونی در این کیش وارد شد، ظهور حکومت بسیار سفاک سامی نژاد آشوری قبل از مادها در غرب بین‌النهرین و گسترش بی رحمانه آن در مناطق شمال شرقی دجله و فرات و هجوم آنان تا سرحدات کوه‌های قفقاز و غرب دریای مازندران که دشمنان را به عنوان قربانی به درگاه خدای خود، می‌کشتند و وسعت سرزمینی و قدرت آنها باعث شد که قبایل ساکن در فلات ایران با مهاجمان آریایی، از در صلح درآمده و متحد گردند که زمینه پیدایش اولین امپراتوری ایرانی (مادها) فراهم گردید. شرح کشتار و نسل کشی آشوریان و حکومت حدوداً هزار ساله آنان در کتابهای باستان شناسان بسیاری ذکر شده است از این روی حوادث امپراتوری آنان در حافظه تاریخی باقی مانده و بصورت حکومت اهریمنی هزار ساله ضحاک در داستانهای حماسی ایران نمود پیدا کرده است. «سارگون یکم ملقب به سارگون کبیر در هزاره سوم پیش از میلاد (۲۵۸۴ - ۲۵۳۰ ق.م) آنگونه که در آثار آشوریان به او نسبت داده شده است، چنین گفته است «من قصد دارم سرتاسر بین‌النهرین را به زیر فرمان خویش درآورم و از شمال تا جنوب آنرا فتح کنم و شمشیر خونینم را در آبهای خلیج فارس شستشو دهم.» (همان؛ ۱۱۸)

به نظر می‌رسد آریاییان با ویژگی‌های جنگی ذکر شده در بدنه‌ی اصلی حکومت مادهای غیرآریایی دارای موقعیت خوبی بودند، سرنگونی آشوریان زمینه‌ی گسترش حکومت مادها را فراهم نمود و آنان را با یونان همسایه کرد، همزمان با مادها، بابلی‌ها نیز با اتحاد بسیاری از قبایل بین‌النهرین حکومتی مستقل تشکیل دادند که با مادها همواره در موقعیت صلح و جنگ بسر می‌بردند. آشنایی با خدای برتر امپراتوری آشور و خدایان تمدن عظیم سومر و فرهنگ‌های دیرینه‌ی اقوام غیرآریایی دیگر، زمینه را برای اصلاحات اعتقادی در اقوام مهاجم آریایی فراهم نمود که پس از کودتای داخلی در امپراتوری ماد توسط آریاییان و تصاحب قدرت توسط آنان این امر مهم تحقق یافت. با ظهور زرتشت بسیاری از آموزه‌های ملل دیگر نیز وارد دیانت زرتشتی شد که بررسی آن تحقیقی جداگانه را می‌طلبد. گفته می‌شود که مادها قبایلی کوه نشین بودند، درخصوص خاستگاه اصلی آنها در ارتفاعات البرز و یا زاگرس اختلاف نظر وجود دارد بطورکلی حکومت آنان محوریت نظامی داشت. «مردها (امردها) و تبریها مردمانی خودسر، زمخت، سرکش و تندخو بودند.» (اسلامی؛ ۱۳۷۲؛ ۲۴)

با سرکشی و کودتای آریاییان در حکومت مادها بسیاری از سران آنها به مناطق مختلف به خصوص شمال ایران گریختند و عده زیادی نیز در ساختار نظامی امپراتوری هخامنشی باقی ماندند. تعدادی از محققان «آستیاگس» آخرین پادشاه ماد را معادل ضحاک می‌دانند

که چندان صحیح به نظر نمی‌رسد زیرا در بعضی از آثار به جامانده از پادشاهان هخامنشی بخصوص کتیبه داریوش بزرگ در بیستون، آنان خود را پادشاه سرزمین ماد معرفی نموده‌اند. «۱۰ روز از ماه (باگیادیش) گذشته بود. آنگاه من با چند مرد آن گئومات مَغ و آنهایی را که برترین مردان دستیار (او) بودند کشتم. (سیکائی و وتیش) نام سرزمینی (نی سائی) نام درماد آنجا او را کشتم شاهی را از او ستاندم. به خواست اهورا مزد من شاه شدم. اهورا مزدا شاهی را به من عطا فرمود.» (ضیایی؛ ۱۳۸۷؛ ۱۱۳)

در منابع تاریخی در کنار اقوام گیل و دیلم و تیور و هیرکانی و برخی از طایفه‌های اقوام امردی (مادی) به عنوان ساکنان قدیم قبل از ورود آریاییان در کوهستان‌ها و کرانه‌های جنوبی دریای مازندران نام برده می‌شود. «اقوامی که به عقیده جغرافیدانان یونانی در نواحی جنوبی دریا خزر سکونت داشته عبارت بودند از «قل، کادوزی، دریک، اویی تین، اناریکوس، وی تین، دو کوزی نین، آمارد، کاسپین.»» (فخرایی؛ ۱۳۵۵؛ ص ۳۵).

بدون شک بسیاری از جنگاوران و سرداران مادی در بدنه لشکر هخامنشیان باقی مانده و هدایت لشکر را برعهده داشتند، حوادث روزگار هخامنشی تاثیر و انعکاس بسیار زیادی در اوستا داشته و نبردهای پیاپی با دشمنان امپراتوری را باعث شده بود، دشمنان هخامنشیان دیو خطاب می‌شدند. این دیوها بازماندگان ادیان مختلف در بین‌النهرین، آریاییان غیرزرتشتی و سکاها و دیوهای مَزَنَدَر و وران بودند. «دیوان «مازانی» [=مازندرانی؟] بویژه بسیار سهمگین قلمداد می‌گردند و غالباً آنان را با نابکاران («درونت») «ورنایی» یکی می‌دانند. اینان موجوداتی اهریمنی و قبایلی بت پرستند که ظاهراً در کرانه‌های دریای خزر یعنی در مناطقی که توسط کوههای مرتفع از فلات ایران جدا شده، و همچنین مازندران و گیلان سکنی داشتند.» (کریستین سن؛ ۲۵۳۵؛ ۱۲).

همچنین باتوجه و احترام ویژه ای که به کوه دماوند به عنوان منزلگه ایزدمهر می‌شد گمان می‌رود که این منطقه کانون کشمکش‌های اعتقادی بوده و مجاورت با دژهای طبیعی کوهستان البرز که جایگاه مخالفان بوده به این نبردها دامن می‌زد کمالینکه تاثیر آنرا حتی در اوستای متأخر نیز شاهد هستیم. «مرا این کامیابی ارزانی دار که دو سوم از دیوان مَزَنَدَری و دَرَوَندان وَرَن را برافکنم» (دوستخواه؛ ۱۳۷۰؛ ۴۴۹)

با حساسیت و نگرش شدید دینی به حوادث این دوران در اوستا، بخصوص نبرد با دیوها که همه ی غیر زرتشتیان را در برمی‌گرفت داستان ملی آرش کمانگیر نمی‌تواند حاصل این زمان و حوادث مربوطه باشد کما اینکه به نظر نمی‌رسد تمامی کرانه‌های جنوبی دریای مازندران با موانع ایدایی و مخالفان سرسخت تا سال‌های مدیدی به آیین زرتشتی گرویده باشد، از طرف دیگر سکاها بطور مکرر در شمال شرقی فلات ایران و شرق

دریا با نوکیشان زرتشتی در نبرد بودند، لذا هخامنشیان بین سالهای (۳۳۰ - ۵۵۹ - ق.م، ۲۲۹ سال) حاکمیت پرکشمکشی داشتند، در این زمان تفکرات ملی در قالب دیانت زرتشتی در حال رشد بوده و پذیرش شکل‌گیری روایات حماسی میهن‌پرستانه‌ی محض در این دوره کوتاه تاریخی در مقایسه با دوران بعد از آن که بدان می‌پردازیم چندان منطقی به نظر نمی‌رسد.

با توجه به نفی بسیاری از خدایان منادی جنگ و انتقام در آیین زرتشتی و قرار گرفتن آنها در جبهه تاریکی، نام خدایان قدیم آریایی عملاً با نفرت برای دشمنان به کار گرفته می‌شد همانگونه که کلمه مازندران برگرفته از (ایندره - خدای سیل و خرابی) می‌باشد که ارتباط داستان آرش کمانگیر به مازندران فعلی در این دوره تاریخی را به طور کلی نفی می‌نماید. امروزه واژه‌ی دیو به عنوان نام افراد و مکانها و مفاهیم و وارژه (ور) به معنای گنگ و گیج به صورت دشنام در زبان گیلکی و طبری (مازندرانی) بکارگرفته می‌شود و امری معمول و متداول است. «بکارگیری واژه دیو برای غیر آریاییان توسط آنها را می‌توان به کارگیری واژه عجم «گنگ» برای غیر عرب توسط اعراب تشبیه کرد.» (زندى‌فر؛ ۱۳۹۶؛ ۴۸)

همچنین شواهد و قرائن محکم دیگر، که بتواند منشاء پیدایش داستان آرش کمانگیر را از نظر تاریخی، نه اعتقادی، به آریاییان قبل و بعد از ورود به فلات ایران مرتبط سازد وجود ندارد لذا این دلاوری‌ها را می‌توان در زمان پیدایش قهرمانان حماسی نظیر سام نریمان و قارن و رستم جستجو کرد که بعدها وارد اوستای متأخر گردیده است.

ب- اوستای ثانویه (متأخر)

با اصلاحات اجتماعی و فرهنگی گسترده در نیمه دوم امپراتوری ساسانی به خصوص اردشیر دوم (قرن چهارم میلادی) کار جمع‌آوری بسیاری از آموزه‌های دیانت زرتشتی اولیه با نظارت موبد موبدان (آذرباد مهر اسپندان) آغاز گردیده و متون دینی از زبان نامانوس اوستایی به زبان و خط پهلوی برگردانده شد، در این دوره لزوم احیای افتخارات ملی در تقابل با دشمنان و ایجاد وحدت و جلوگیری از نارضایتی مردمی، موجب آمیزش بسیاری از رویدادهای واقعی زمان اشکانیان با وقایع دور اسطوره‌ای و خلق بسیاری از داستان‌ها و شخصیت‌های حماسی گردید که از آن جمله می‌توان به حماسه آرش کمانگیر اشاره نمود، در این زمان بسیاری از آموزه‌های آریاییان کهن نیز که پیام وحدت اجتماعی داشته به راحتی رنگ دیانت زرتشتی به خود گرفته و پهلوانان تاریخی ادوار پیشین که ارتباطی با دیانت زرتشتی نداشتند به عنوان قهرمانانی مقدس در اوستا ستایش گردیدند، احیای این آموزه‌ها با رویکرد جدید که منافاتی با آیین زرتشتی پیدا نمی‌کرد را می‌توان

در قسمت‌های اضافه شده‌ی (یشت‌ها و وندیداد) نیز مشاهده نمود.

«در فروگرد چهارم وندیداد که مفصلاً از معاهده بستن و در آن پایدار ماندن و یا شکستن آن و گناه و سزای پیمان شکن و اقسام معاهدات و شروط آن صحبت می‌شود کلیه کلمه (مثره) به معنای عهد و پیمان آمده است.» (پور داود؛ ۱۳۳۷؛ ۳۹۴). روند این اصلاحات و دیگر عوامل که موجب پیدایش قهرمانان اسطوره‌ای و آسمانی در فرهنگ غنی این سرزمین گردید مکمل این قسمت بوده و توضیح مستقلاً می‌طلبد که در بخش بعدی این مقاله بررسی می‌گردد.

۲-۲- عوامل تاریخی

پس از فتح بابل بدست کورش بزرگ و آمیزش و ورود روزافزون آموزه‌های دینی بین‌النهرین در آیین زرتشتی، سیر معنوی جامعه به‌طور روزافزونی رو به رشد نهاد و میترائسیم نیز بیش از پیش در اروپا گسترش یافت طبیعتاً این عامل به‌همراه عوامل تاریخی و سیاسی مهم دیگر، زمینه‌ی هجوم و تاراج و جنایات اسکندر به امپراتوری ایران را فراهم نمود که متأسفانه این شخصیت منفور بنا به دلایل مختلفی، در اندیشه‌های برخی ادبا به گونه‌ای دیگر معرفی می‌گردد که بنا به عدم ارتباط با موضوع این مقاله بدان نمی‌پردازیم. ولی آنچه مسلم است نابودی بسیاری از آثار فرهنگی آن روزگار در خزاین حکومتی ایران توسط لشکران اسکندر مقدونی است که انعکاس آن را در متون زرتشتی اولیه شاهدیم. «ولی باز می‌گویند که «اسکندر» تجسم اهریمن یعنی دیو (روح شریر) بوده است. از این رو در ادبیات [متون زرتشتی] موجود همیشه نام او با یک سلسله دشنام و طعن و لعن یاد می‌شود.» (هرتسفلد؛ ۱۳۵۴؛ ۹۸)

پس از جنگ‌های شدید که شرح آن در کتاب‌های تاریخی آمده اسکندر مرزهای خود را علاوه بر نواحی داخلی ایران تا مناطقی از بلخ و هیرکان (گرگان) و مجاورت ماوراءالنهر گسترش داد، پس از مرگ اسکندر جوان، سلوکوس جانشین وی، قلمرو وسیع حکومت سلوکی را به ۷۰ ساتراپی (شاه نشین) تقسیم کرد. مرگ اسکندر در سال ۳۲۳ ق.م سرآغاز اختلافات داخلی در امپراتوری وی گردید. هر یک از سرداران وی عهده‌دار حکومت قسمتی از امپراتوری مقدونی شدند، از جمله این نواحی ساتراپی هیرکانی (گرگان) بود که «فُراترین» یکی از سرداران اسکندر عهده‌دار حکومت آن گردید.

این بار تاریخ ایران از شمال شرق فلات و شرق دریای مازندران رقم خورد، سکاها که یکی از اقوام آریایی ساکن در شمال شرق و ماوراءالنهر بوده و با تیره‌ها و طوایف گوناگون سال‌ها با هخامنشیان در پیکار بودند، آنان پس از نفوذ در حکومت سلوکی ی سغد و بلخ و بهره‌گیری از ضعف مرکزی امپراتوری مقدونی در زمان حکمرانی آنتیوخوس دوم

(۲۴۶-۲۶۱) ق.م دست به شورش زدند. این آشوب‌ها در زمان حکومت سلوکوس دوم (۲۲۶-۲۴۶) ق.م به اوج خود رسید و سرآغاز اقتدار حکومت اشکانی شد، از جمله ساتراپی که نفوذ در آن برای ارشک (اشک اول) آسان و دارای اهمیت بوده منطقه هیرکان (گران) بود که از شمال و جنوب مرزهای طبیعی دریا و کوهستان داشته و از شرق نیز تپورها و امردها و گیل و دیلم با این ساتراپی گاهگاهی در نبرد بودند.

ارشک (اشک اول) پس از سیطره برترکستان امروز و عشق‌آباد (ارشک‌آباد) پایه‌های حکومتی خود را در بلخ نیز استوار کرد حتی لشکرکشی‌های دولت مرکزی سلوکی هم نتوانست به این شورش‌ها پایان دهد، همزمان با این شورش‌ها، آشفته‌گی در مناطق غرب و داخلی، امپراتوری تازه تاسیس سلوکی را بسیار ضعیف نمود. ساتراپی هیرکانی که بدست اقوام تپور و امرد و گیل بسیار ضعیف شده بود به آسانی نابود گردید، در این فرایند تاریخی اقوام ساکن در جنوب دریای مازندران با سکاها متحد شده و در بدنه اصلی لشکریان حکومت تازه تأسیس اشکانی قرار گرفتند. «آنتیوخوس توانست بدون دشواری خود را به شهر هیکاتومپیلوس (شهرصد دروازه) برساند که ظاهراً پایتخت پارت‌ها بود. او در اینجا چون خبر شد که اردوان اول (اشک دوم) به سوی هیرکانی متواری شده است، بی توجه به سختی راه، تصمیم به تعقیب او گرفت.» (رجبی؛ ۱۳۸۴؛ ۳۹) با گشایش معبر جدید شمال فلات ایران برای مخالفان دولت سلوکی، راه برای حمله به نواحی داخلی و احتمالاً ساتراپی آشفته آذربایجان و ارمنستان برای سکاها و متحدانشان فراهم گردید.

اردوان اول (اشک دوم) با استفاده از درگیری دولت مرکزی سلوکی در سرکوب شورش‌های غرب امپراتوری خود، به همدان و مناطق داخلی فلات حمله‌ور شده و موقعیت حکومت اشکانی را بیش از پیش مستحکم نمود. در زمان فرهاد اول (اشک چهارم ۱۸۱ ق.م) تسخیر کامل مناطق کوهستانی البرز و سواحل جنوبی دریا توسط نیروهای شمالی متحد اشکانیان صورت گرفت، این مناطق با موانع ایدایی و دژهای طبیعی متعدد، پایگاهی بسیار مهم برای اشکانیان محسوب شده و استفاده از توانایی‌های مردمان آن که اکثراً از مخالفان هخامنشی محسوب می‌شدند و به کیش اجداد خود نیز تمایل داشتند این امکان را به اشک چهارم می‌داد که از قابلیت‌های آنان در نبردها و حراست از مرزهای ایران بهره گیرد، همانطور که در داستان‌های حماسی شاهنامه هم بازتاب آنرا به وفور شاهدیم. «از فرهاد تنها این را می‌دانیم که او آمردها (مردها) را به فرمان خود در آورد. آگاهی ما درباره این قبیله آریایی، که در این هنگام ظاهراً در طبرستان و پیرامون آمل می‌زیسته‌اند، بسیار اندک است. یوستین در اشاره خود به جنگ فرهاد، امردها را مردمانی دلاور و نیرومند می‌خواند. آریان نیز از بردباری و شجاعت امردها در تحمل دشواری‌ها و فقر یاد می‌کند.

با توجه به موقعیت جغرافیایی قلمرو امروها می‌توان اهمیت این قلمرو را برای فرهاد در راه ارتباطی پارت و هیرکانی و پیرامون آن دانست که همواره مکان امنی برای اشکانیان نخستین بوده است.» (همان؛ ۶۹)

نبردهای اشکانیان با مخالفان، با فراز و نشیب‌های زیادی تا زمان اردوان پنجم (اشک سیم) ادامه یافت سیاست آزادی مذهب در قلمرو اشکانی راه را برای ورود هلینیسم از اواسط دوران این سلسله باز کرد، اشکانیان بناچار به مغان در ترویج آیین زرتشتی آزادی بیشتری داده و عملاً ساتراپی پارس رهبری معنوی بخش‌های زیادی از امپراتوری اشکانی را برعهده گرفت که زمینه ساز کودتا و شکست در یکی از گسترده‌ترین و طولانی‌ترین (۴۷۶ سال) امپراتوری‌ها در ایران گردید.

اشکانیان در جنگ‌ها از روش غافلگیری استفاده می‌کردند و در جنگ‌های نامتقارن و نامنظم نیز دارای مهارت بسیاری بودند، آنان با شبیخون به اردوی دشمن عقب نشسته و با فرار غیرمستقیم تعقیب‌کنندگان را به کمین می‌انداختند، تیرو کمان از جمله سلاح‌های اصلی سواره نظام آنها بوده و بنا به آموزه‌های میترائیسم آنها مرگ طبیعی را ننگ و عار دانسته و بی محابا می‌جنگیدند، شاه اشکانی خود در راس میدان نبرد بود. «پروکوپیوس در مقایسه سواران رزمنده اشکانی با جنگاوران پیاده می‌نویسد، سوران آزموده اشکانی درحالی که پشت اسب می‌تازند کمان خود را به هر سو می‌گردانند و بر دشمن تیر می‌بارند و این روش بسیار متفاوت از شیوه‌های گذشته است.» (همان؛ ۱۷۶)

با کودتای ساسانیان و به قدرت رسیدن اردشیر بابکان سیاست نابودی آثار و بقایای اشکانی به عنوان مظاهر کفر و شرک به اجرا درآمد، تمامی سنگ‌نوشته‌ها و کتاب‌های اولیه آنان و تاریخ و شرح رشادت‌های شاهان و سرداران آنها بطور کلی نابود شد به این دلیل آثار مکشوفه اشکانی (سکاها) بسیار محدود گردید، ولی وجدان اجتماعی و دست تقدیر بسیار قویتر از تصمیم فاتحان است. امیران سکایی با تمام قوا، خالصانه نیروهای اهریمنی اسکندر را پس از هفتاد سال غارت ایران به زانو درآورده و سرحدات مرزی ایران را تا دور دست‌ها گسترش دادند. طبیعتاً پس از سرکوب و سختگیرهای ساسانیان تاریخ پرافتخار مرزبانان این دوره (سلسله اشکانیان - سکاها) به صورت داستان‌های حماسی انعکاس یافت. البته نظریات دیگری نیز در این زمینه ارائه گردیده است. «در اینجا باید متذکر شد که این داستان‌ها انعکاسی است از وقایعی که در زمان ساسانیان رخ داده است.» (نفیسی؛ ۱۳۸۸؛ ۹۹)

این نظریه از جهات مختلفی قابل پذیرش نیست و زمان برای بالندگی این حوادث در تاریخ سلسله ساسانی وجود نداشت همچنین از اواسط امپراتوری ساسانی به بعد، فساد

در دربار و قشر حاکمه باعث سلب اعتماد مردمی و تنش‌های اجتماعی گردیده و مردم را نسبت به عقاید موبدان بی‌تفاوت نموده بود در این فضا یهود و بودیسم و مسیحیت نیز مجال تبلیغ یافتند. مانی هم که راه حل این مشکل را در جدایی کامل دین از سیاست می‌دید و در آیین جدید خود دنیا‌گریزی را تبلیغ می‌کرد، با مخالفت شدید موبدان زرتشتی مواجه شد به نحوی که با تکفیر وی، او را در سال ۲۷۵ میلادی به طرز فجیعی به قتل رساندند.

«پیگرد و کشتن مانی را در زمان بهرام اول (۲۷۶م) می‌توان آغاز نیرومندی سیاست مذهبی کرتیر به شمار آورد این نیرومندی سیاسی و مذهبی سبب شد که آیین زرتشت به گونه یک دین رسمی استوار در آید. البته کرتیر در جهان بینی دینی خود، نخست در زمان بهرام دوم به کامیابی رسید.» (رجبی؛ ۱۳۵۰؛ ۲۸).

بعد از این زمان، مال‌اندوزی و بی‌عدالتی دستگاه حاکمه و طبقاتی بودن جامعه بیش از پیش عرصه را بر مردم تنگ کرده و موجب ظهور مزدک گردید، با وجود سرکوبی این جنبش و قتل و عام سران آنها بدست انوشیروان، پیروان این نهضت اجتماعی مخفیانه به فعالیت عدالت خواهانه خود ادامه می‌دادند. «فرمودند تا مزدک را بگیرند بر آن دوکان بردند، و تا سینه در چاه کردندش، چنانکه سرش بر بالا بود و پاهایش در چاه. آنگاه گرد برگردش گچ فرو ریختند تا او در میانه گچ فسرده بماند.» (شعار؛ ۱۳۷۲؛ ۲۵۸)

در این زمان پیدایش زروانیسم که یکی از این جنبش‌های ایرانی زمان ساسانی و تحولی درونی در کیش زرتشتی محسوب می‌شد سعی نمود در عرصه‌ی اجتماعی تغییراتی ایجاد نمایند. این جنبش‌ها همگی با ادعای نبوت و تازه کردن دین زرتشتی صورت گرفت، لذا لزوم به روز کردن آیین زرتشتی که بسیاری از آموزه‌های آن به زبان کهن اوستایی و گاهاً بصورت سینه به سینه (شفاهی) بوده باعث شد که سیستم حاکمه اصلاحاتی فرهنگی بزرگی را جهت حل معضلات اجتماعی و تعارضها انجام دهد این اصلاحات منجر به گردآوری اوستا به صورت زند و پازند و متون دیگر پهلوی و خدای‌نامه‌ها و غیره گردید ولی نتوانست بطور کامل انجام گرفته و نتایج مورد نظر را به بار آورد. «چیزی که پس از مرگ انوشیروان بیشتر باعث شهرت وی به عدل و داد و علم و حکمت گردید این بود که جانشینانش از قماش او نبودند، و نه تنها نتوانستند کارهایی را که او شروع کرده بود ادامه دهند بلکه حتی نتوانستند اوضاع را به همان صورتی که بود نگه دارند.» (محمدی؛ ۸۲؛ ۱۳۵۲)

با توجه به ساختار سیاسی حاکمیت امپراتوری ساسانی این اصلاحات ناکام ماند و بی‌عدالتیها گسترده‌تر گردید این امر بیشتر به دلیل مداخله روحانیون زرتشتی و اشراف

در دستگاه سلطنت بوده و روز به روز بر دامنه سرکوبها افزوده شد، و در مقابل، گرایش به اندیشه‌های عدالت خواهانه مزدکیان در جامعه بیشتر گردید به نحوی که اثرات آن را بعد از ظهور دین مبین اسلام نیز در غالب قیام بابک و ابومسلم و شعوبیه و سایر فرق اسلامی شاهد هستیم. «در جامعه‌ای مانند جامعه ایران عهد ساسانی، که در آن طبقات مختلف از هم مجزا بودند، شخص دنی‌النسب هرگز نمی‌توانست به صفی بالاتر از طبقه‌ای که میان آن متولد شده بود ارتقاء یابد، و در آن، دستگاه اجتماعی مبتنی بر خانواده، ملک و تمایز کامل طبقات بود». (گیرشمن؛ ۱۳۳۶؛ ۳۶۲).

همگام با اصلاحات مذکور، نیاز به وحدت اجتماعی و ملی شدیداً احساس شد این امر هرگز نمی‌توانست در قالب زرتشتی‌گری انجام پذیرد لذا تاریخ مرزبانان دلاور اشکانی که براساس وحدت ملی تمام ساتراپی‌های آن امپراتوری بوده، با مداخله و خواست دستگاه حاکمیت ساسانی به صورت داستان‌های حماسی برگردانده شد که در این حماسه‌پردازی‌ها نشانه‌های اسطوره‌ای سایر ملل را نیز در روایات حماسی این دوره شاهد هستیم. «روایات این قوم فراموش شده نیز در اسطوره‌شناسی ملل نام برده، دارای اهمیتی بسزاست و ریشه بسیاری از افسانه‌ها و اساطیر مشترک ایرانیان و هندیان و چینیان را باید در روایات قوم سکایی جستجو نمود». (طاهری؛ ۱۳۹۱؛ ۱۴۶-۱۲۵)

همانگونه که پیشتر ذکر شد نابودی برخی از اسامی و اخبار اشکانیان عملاً امکانپذیر نبود و بسیاری از نبردهای آنان بنا به آموزه‌های اعتقادی آریایی میترائیسم صورت می‌گرفت از این روی در متون جمع‌آوری شده اوستا در زمان ساسانیان مستقیماً به نام این قهرمانان برمی‌خوریم، با کمی اشراف بر تاریخ سکا‌های اشکانی و دقت در داستان‌های حماسی شاهنامه، بسیاری از این گره‌ها گشوده می‌شود. «از اختلافی که بر سر انتخاب او وکی خسرو به سلطنت میان بزرگان ایران در گرفت می‌توان چنین اندیشید که داستان کیان در این مورد نیز با تاریخ اشکانیان آمیخته شد و فرد دیگری از امرای اشکانی در خاندان داستانی کیان راه جست زیرا دخالت نجبا و اشراف در انتخاب پادشاه چنانچه می‌دانم از خصائص عهد اشکانی است». (صفا؛ ۱۳۸۷؛ ۵۷۸)

ناگفته پیداست که آمیخته شدن وقایع چندین قرنی اشکانیان با شخصیت‌های اسطوره‌ای آریاییان کهن که دارای ریشه‌های مشترک اعتقادی بودند و راه یافتن آنها در آموزه‌های دینی اوستایی (یشتها)، متعلق به دوره‌های بعد و اوستای متأخر می‌باشد لذا نام آررش به عنوان شخصیتی ملی در اوستا نمی‌توانست منافات با دیانت زرتشتی داشته باشد کما اینکه این گونه اندیشه‌ها در بسیاری از موارد خوشایند امپراتوری ساسانی نیز بوده است.

تا قبل از بیت:

«کنون ای سراینده فرتوت مرد سوی گاه اشکانیان بازگردد»

(فردوسی؛ ۱۳۸۸؛ ۶/ ۱۹۵۷).

فردوسی در شاهنامه، سخنی از اشکانیان به میان نیاورده است و بازگشتن به گاه اشکانیان در مصراع دوم، قرینه روشنی است که نشان می‌دهد سایه تاریخ و حوادث اشکانی تا چه مقدار بر داستانهای حماسی ایرانی سنگینی می‌نماید کما این که سخن گفتن در مورد ساختار باز دینی پارتها در زمان ساسانیان و همچنین بعد از استقرار اسلام چندان شایسته به نظر نمی‌رسید.

تردیدی نیست که داستان و شخصیت واقعی آرش کمانگیر در زمان فرهاد اول (اشک چهارم) شکل گرفته و حاصل اتحاد و هم‌پیمانی سرداران تبری وامردی و گیل با این اشک و متعاقب آن، پیکار با دشمنان شرقی و ترکان مغول توسط این نیروهاست زیرا این اقوام جزئی از امپراتوری اشکانی و از ساتراپی‌های مهم پارتی شناخته می‌شدند، مطرح شدن بسیاری از این حوادث از زبان محققان مختلف نکته‌ایست که بسیار در خور توجه می‌باشد. «در نوشته آریان هم در سپاه داریوش سوم، هیرکانی‌ها، پارتی‌ها و تپوری‌ها (طبریان) همراه یکدیگر حرکت می‌کنند. آریان در جایی دیگر می‌نویسد که در زمان اسکندر پارت و هیرکانی تشکیل یک ساتراپی را می‌دادند.» (رجبی؛ ۱۳۸۴؛ ۱۰)

داستان اسطوره‌ای شهادت آرش کمانگیر در شاهنامه فردوسی نیامده است شاید این امر به دلیل تناقضی که با داستان رستم و غیره به دلیل انتصاب منطقه مازندران به دیوها و ایجاد نشدن دوگانگی در محتوای شاهنامه بوده باشد. عدم پذیرش ننگ محاصره شدن ایرانیان و دشواری قبول صلح که به سپاه منوچهر تحمیل گردید نمی‌توانست با روح حماسی و شکست‌ناپذیر قهرمانانی که در آن لشکر حضور داشتند همخوانی داشته باشد برخی پژوهشگران نیز نیامدن این روایت (اسطوره‌ای در خداینامه‌ها و منابع اصلی گردآوری شاهنامه را دلیل نیاوردن داستان آرش توسط فردوسی می‌دانند. «اختلافات دینی و آیینی پارتیان و ساسانیان، موبدان را بر آن داشته تا از ورود این داستان پارتی به خداینامه‌ها جلوگیری کنند و به تحریف تاریخی روی آورند.» (جبری و کهریزی؛ ۱۳۹۱؛ ۲۶)

این دلایل نمی‌تواند به تنهایی نیامدن این روایت حماسی مهم در شاهنامه را توجیه نماید زیرا فردوسی در بسیاری از داستان‌های حماسی دخل و تصرف لازمه را انجام داده و روایت (اسطوره‌ای آرش به صراحت در اوستا نیز نقل شده است. در شاهنامه فردوسی تصحیح جلال خالقی مطلق نام آرش نه بار ذکر شده که یک

مورد آن در قلاب و دوبار نیز در پاورقی می‌باشد.

من از تخمه نامور آرشم چو جنگ آورم آتشی سرکشم
(فردوسی؛ ۱۳۸۸: ۸/ ۲۹)

جوان بی هنر سخت ناخوش بود اگرچند فرزند آرش بود
(همان ۷/ ۱۰۶)

چو آرش که بردی به فرسنگ تیر چو پیروزگر قارن شیر گیر...
(همان ۸/ ۳۰۵)

نکته بسیار مهمی که نیامدن داستان آرش در شاهنامه فردوسی را توجیه می‌نماید ارتباط این داستان با قهرمانان سلسله اشکانی است، با توجه به مشترک دانستن دستگاه حاکمه ی پارتها در زمان ساسانیان و ادامه این تفکر در قرون اولیه اسلامی در نزد فرهیختگان و دهقان‌های ایرانی، فردوسی بیان این داستان را مغایر با جو حاکمه می‌دانست هر چند در اوستای متأخر داستان شهادت آرش ذکر شده و جامعه دینی زرتشتی بنا به مصلحت و نیاز چاره ای جز پذیرش چنین قهرمان ملی در زمان ساسانی را نداشت. «شاید شباهت نام آرش با ارشک سر سلسله اشکانیان دلیل حذف آن از خداینامه ها و بدنبال آن از شاهنامه باشد.» (آموزگار؛ ۱۳۹۵؛ ۶۸).

نیامدن چنین روایت حماسی مهمی در شاهنامه نمی‌تواند دلیل بی‌اهمیتی و بی‌اصلیتی آن بوده باشد زیرا پیام این داستان (اسطوره‌ای یکی از مهم‌ترین اهداف شاهنامه فردوسی است).

در منظومه ویس و رامین که داستان آن به زمان اشکانی مرتبط می‌باشد به روایت داستانی آرش کمانگیر اشاره گردیده و وی اهل ساری معرفی می‌گردد.

((از آن خوانند آرش را کمانگیر که از ساری به مرو انداخت یک تیر
تو اندازی به جان من ز گوراب همی هر ساعتی صد تیر پرتاب
تو را زبید نه آرش را سواری که صد فرسنگ بگذشتی زساری))
(گرگانی؛ ۱۳۴۹؛ ۳۷۸).

روایت حماسی آرش کمانگیر در ۱۳ منبع موثق اسلامی به خصوص تاریخ طبری آمده و روز پیروزی ایرانیان در تعیین حدود مرزی با تورانیان را نیز روز جشن تیرگان ذکر شده است که نشانه شهرت این داستان حماسی (اسطوره‌ای در نزد ایرانیان و داشتن وجهه ی اعتقادی به موازات رویکرد ملی آن است).

به هر حال نمی‌توان روایات ملی اساطیری را تنها به دلیل اسطوره بودن در دل کتاب‌های کهن پنهان نمود و کاربردی امروزی برای آن در نظر نگرفت زیرا مفاهیم انسانی

هرگز با تغییر زمان کهنه نشده و نمی‌شود و روایت این شهید قهرمان، آرش کمانگیر نیز از این جمله می‌باشد.

۳- نتیجه‌گیری

الگوهای ملی هر جامعه ای بدون ارتباط با ریشه های فرهنگی آن جامعه امکان بقا نداشته و نمی‌تواند نقش اجتماعی درازمدتی را ایفا نماید، لذا روایت آرش تمامی عناصر بقا و آزادگی یک جامعه را دارا بوده و شخصیت حماسی آن قابل انطباق با روحیه ایرانی در هر دوره‌ای می‌باشد در واقع آرش شخصیت تاریخی زنده ایست که می‌تواند پیام مشترک ایرانیان را به زبان حماسی بیان نماید. آمیزش اینگونه روایات با شاخصه های فرهنگی هر دوره‌ای به رفع تناقض‌های تاریخی پایان داده و هدف مشترک و ملی جامعه را محقق می‌نماید.

منابع

- ۱- اسلامی، حسین. (۱۳۷۲). **تاریخ دو هزارساله ساری**، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی.
- ۲- آموزگار، ژاله. (۱۳۹۵). **تاریخ اساطیری ایران**، تهران: سمت.
- ۳- بیرونی، ابوریحان (۱۳۵۲). **آثار الباقیه عن قرون الخالیه**، تدوین اکبر داناسرشت، تهران: ابن سینا.
- ۴- پورداود، ابراهیم (۱۳۸۸). **مهر یشث**، تهران: دانشگاه تهران.
- ۵- پورداود، ابراهیم (۱۳۳۷). **یشث‌ها**، جلد اول، تهران: دانشگاه تهران.
- ۶- پیرنیا، حسن. (۱۳۸۶). **تاریخ ایران باستان**، از مآدها تا انقراض ساسانیان، تهران: دبیر.
- ۷- ضیایی، محسن. (۱۳۸۷). **ترجمه کتیبه‌های هخامنشی**، مرودشت: فاتحان راه دانش.
- ۸- تفضلی، احمد و ولیام هنوی. (۱۳۸۱). «آرش کمانگیر»، **نامه پارسی**، س ۷، ش ۲۱.
- ۹- جبری، سوسن و خلیل کهریزی. (۱۳۹۱). «غیبت آرش کمانگیر در شاهنامه»، شماره ۲۱، ص ۱۶۹-۱۴۱.
- ۱۰- خدادادیان، اردشیر. (۱۳۷۶). **تاریخ ایران باستان**، تهران: اصالت‌تشنیر.
- ۱۱- دوستخواه، جلیل. (۱۳۷۰). **اوستا**، جلد اول، تهران: مروارید.

- ۱۲- رجبی، پرویز. (۱۳۵۰). **کرتیر و سنگ نوشته او در کعبه زرتشت**، تهران: انتشارات جاویدان.
- ۱۳- رجبی، پرویز. (۱۳۸۴). **هزاره‌های گمشده**، جلد چهارم، تهران: توس.
- ۱۴- زندی‌فر، سید محمود. (۱۳۹۶). **تاریخ دیوها**، تهران: آذینه گل مهر.
- ۱۵- شعار، جعفر. (۱۳۷۲). **گزیده سیاست‌نامه**، تهران: قطره.
- ۱۶- شهاب، سید محمد طاهری. (۱۳۲۵). «آرش کمانگیر و جشن تیرگان»، صص ۱۳۷-۱۰۵، نشریه تاریخ و تمدن، ش ۱۶-۱۵.
- ۱۷- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۸۷). **حماسه‌سرایی در ایران**، تهران: فردوس.
- ۱۸- طاهری، محمد. (۱۳۹۱). «جایگاه و تاثیر قوم سکایی در تاریخ و شاهنامه فردوسی»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان: دوره ۱۳، ش ۱، صص ۱۲۵-۱۴۶.
- ۱۹- فخرایی، ابراهیم. (۱۳۵۵). **ایران در گذرگاه زمان**، تهران: سازمان انتشارات جاویدان.
- ۲۰- کریستین سن، آرتور. (۳۵۳۵). **آفرینش زیانکار در روایات ایرانی**، ترجمه احمد طباطبایی، تبریز: موسسه تاریخ و فرهنگ ایران، شماره ۲۵.
- ۲۱- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۸). **نامه باستان**، ج ۸-۷، تهران: سمت.
- ۲۲- گرگانی، فخرالدین اسعد. (۱۳۴۹). **ویس و رامین**، به کوشش ماگالی تودوا-الکساندر گواخاریا، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲۳- گریشمن، ر. (۱۳۳۶). **ایران از آغاز تا اسلام**، ترجمه محمد معین، تهران: شرکت انتشارات علمی و پژوهشی.
- ۲۴- محمدی، محمد. (۱۳۵۲). **ادب و اخلاق در ایران پیش از اسلام**، تهران: اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر.
- ۲۵- موذن جامی، محمد مهدی. (۱۳۸۸). **ادب پهلوانی**، مطالعه‌ای در تاریخ ادب دیرینه ایرانی از زرتشت تا اشکانیان، تهران: ققنوس.
- ۲۶- هرتسفلد، ارنست. (۱۳۵۴). **تاریخ باستانی ایران در دنیای باستان‌شناسی**، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران: انجمن آثار ملی.